

برخوردهای مسالمت آمیز پیامبر ﷺ با یهود

□ مصطفی صادقی

در باره صلح نامه پیامبر ﷺ و یهود مدینه هر چه سخن گفته می شود منحصر به پیمانی است که به «موادعه یهود» شهرت یافته است. لیکن در این مقاله قرار داد دیگری که تنها در کتاب «اعلام الوری» آمده است به عنوان پیمان اصلی میان پیامبر ﷺ و یهود معرفی می گردد و دلایل و شواهدی بر درستی آن متن ارائه می شود.

هم چنین این نتیجه به دست آمده که پیمان نامه مشهور، مربوط به یهودیان انصار است و به علاوه، آن مجموعه ای از چند قرارداد است نه یک قرارداد. بخش دوم این نوشتار به بررسی یکی از سریه های زمان پیامبر ﷺ پرداخته و چنین نتیجه گرفته است که این حرکت برخلاف آن چه شهرت یافته سریه نیست، بلکه حرکتی سیاسی است که از سوی رسول خدا ﷺ به منظور صلح با یهود خیبر انجام شده است. هر چند پایان این حرکت به درگیری کشیده شده است.

مقدمه

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از هجرت به مدینه، برخوردهای گوناگونی با یهودیان این شهر داشته که از این میان، جنگ‌های آن حضرت با بنی قینقاع، بنی نضیر، بنی قریظه و خیبر شهرت یافته است. هم‌چنین آن حضرت سریه‌هایی را برای کشتن برخی چهره‌های مفسد یهودی اعزام نموده‌اند، لیکن درباره برخوردهای مسالمت‌آمیز میان رسول خدا و یهودیان کمتر سخن به میان آمده‌است. در این جا دو مورد مهم از این برخوردها بررسی می‌گردد: یکی انعقاد قرارداد صلح میان آن حضرت و گروه‌های یهودی مدینه و دیگری تلاش ایشان برای برقراری صلح با یهود خیبر پیش از جنگ با خیبریان، هرچند این تلاش به نتیجه نرسیده‌است.

منابع اصلی این تحقیق عبارت‌اند از دو کتاب «السیره النبویه» و «المغازی». السیره النبویه که به سیره ابن هشام شهرت دارد در واقع سیره ابن اسحاق است که عبدالملک بن هشام (متوفای ۲۱۳ق) آن را جمع‌آوری کرده و گاه از آن کاسته و گاه مطالبی را بر آن افزوده‌است. محمد بن اسحاق (متوفای ۱۵۰ق) قدیمی‌ترین سیره‌نویسی است که روایات او در تاریخ اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد. او کارهای پراکنده پیش از خود را جمع کرده و سیره منظمی را به دست داده‌است. با وجود آن همه مطالبی که این مورخ درباره روابط پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یهود آورده، از پیمان آن حضرت با سه گروه یهودی مدینه سخنی به میان نیاورده‌است، بلکه گزارش او از پیمان عمومی به گونه‌ای است که مورخان بعدی، گروه‌های اصلی یهود را هم در این قرار داد سهیم دانسته‌اند و به نظر می‌رسد این توهم ناشی از واژه‌هایی است که ابن اسحاق در این گزارش به کار برده‌است.

درباره وثاقت ابن اسحاق اختلاف نظر فراوان است اما به نظر می‌رسد پذیرش گزارش‌های او از سوی مورخان بعدی شاهدهی بر وثاقت او باشد. گذشته از این، در بررسی‌های تاریخی به آسانی نمی‌توان گفته‌های ابن اسحاق را که با قراین و شواهدی

قابل تأیید است، رد کرد، زیرا در این صورت بیشتر اطلاعات تاریخی صدر اسلام با مشکل روبه‌رو خواهد شد، البته این سخن بدان معنا نیست که هر نقل مشکوکی را هم بپذیریم. در این نوشتار هم چنین از اضافات ابن هشام استفاده‌های زیادی شده است. منبع دیگر (المغازی) از محمد بن عمر واقدی (متوفای ۲۰۷ق) است. او تنها مورخی است که خبرهای مربوط به همه جنگ‌ها و سربیه‌های دوران رسول خدا را به تفصیل ثبت کرده است. قدیمی بودن او و کارشناسی اش در زمینه جنگ‌ها و سربیه‌ها اعتبار ویژه‌ای به این کتاب بخشیده و ارائه جزئیات رویدادها آن را بر سیره ابن اسحاق برتری داده است.

پس از این دو منبع اصلی، کتاب‌های: الطبقات الکبری، تاریخ الخلیفه، الاموال، المحبر، انساب الاشراف، تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری، دلائل النبوه، اعلام الوری و دیگر منابع مربوط به سیره و مغازی مورد توجه بوده است. در این میان، کتاب الاموال و اعلام الوری در موضوع پیمان‌های پیامبر و یهود بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است. ابو عبید قاسم بن سلام (متوفای ۲۲۴ق) مؤلف کتاب الاموال، دومین کسی است که پس از ابن اسحاق متن کاملی از پیمان نامه مدینه ارائه کرده و به خاطر ذکر نام راویان، حتی برگزارش ابن اسحاق - که به سند این قرار داد اشاره نکرده است - برتری دارد. در عین حال یکی از مورخان که درباره شرکت یهودیان معروف مدینه در این پیمان، ابهام ایجاد می‌کند ابو عبید می‌باشد که سخن او منشأ اشتباه برخی تاریخ‌نویسان شده است. علامه ابوعلی طبرسی (متوفای ۵۴۸ق) صاحب تفسیر مجمع البیان، نویسنده کتاب تاریخ اعلام الوری است. این کتاب گرچه در تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام است، بخش زیادی از آن به سیره پیامبر اختصاص دارد. از این رو، منبع مهمی در موضوع پیمان با یهودیان اصلی مدینه (بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه) به شمار می‌رود و بلکه منحصر به فرد است. البته دست دوم بودن این منبع ضرری به اعتبار این نقل نمی‌زند چون از منابع کهن بر درستی گزارش او شاهد آورده ایم.

درباره بخش دوم این نوشتار ذکر این نکته لازم است که همه مورخان سیره

عبدالله بن رواحه را، برای کشتن اسیر بن رزام، عنوان کرده‌اند اما با بررسی گزارش‌های مختلف به این نتیجه دست یافته‌ایم که این حرکت به منظور برقراری صلح با خیبر بوده است ولی در هنگام بازگشت هیئت اعزامی، به درگیری کشیده شده است.

(۱) پیمان با یهود

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از ورود به مدینه با گروه‌های زیادی پیمان بستند. آن چه مورد نظر ماست پیمان‌هایی است که یهودیان مدینه در آن شرکت داشته‌اند. با این که مورخان به مناسبت‌های مختلف به قراردادهای پیامبر صلی الله علیه و آله با یهود اشاره کرده‌اند اما به متن آن‌ها چندان توجهی نشده است؛ مثلاً هنگام گزارش جنگ‌های آن حضرت با سه گروه یهود می‌گویند: پیامبر با آنان پیمانی داشت که نادیده گرفتند^(۱) ولی مواد آن را بیان نکرده‌اند. تنها دو مورد از این قراردادها به طور کامل ثبت شده که یکی مربوط به همه گروه‌های مدینه است و به پیمان عمومی و مواعده یهود معروف شده و دیگری مخصوص سه طایفه بنی نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع است. در این فصل مواد این دو قرارداد و طرف‌های امضاکننده آن بررسی خواهد شد.

الف - پیمان عمومی

یکی از اقدامات رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغاز هجرت، انعقاد قراردادی میان مهاجرین و انصار بود که در آن از یهود هم فراوان یاد شده است. با وجود اهمیت فراوانی که تاریخ‌نویسان متأخر برای این پیمان‌نامه قائل‌اند و آن را از شاه کارهای دولت مدینه می‌دانند، مورخان اولیه چندان اهمیتی به آن نداده و به نقل آن همت نگماشته‌اند. تنها ابن هشام متن آن را از ابن اسحاق روایت کرده و ابو عبید - معاصر ابن هشام - هم در کتاب الاموال آن را آورده است.^(۲) اما متأسفانه مورخان همچون ابن سعد، ابن خیاط، بلاذری، یعقوبی، طبری و مسعودی اشاره‌ای به آن نکرده‌اند. گر چه روایت

ابن اسحاق و ابو عبید با قدمتی که دارند برای ما ارزشمند است لیکن تعدد روایات و برداشت‌های سیره‌نویسان بعدی نیز می‌توانست در تحلیل جزئیات قرارداد بیشتر راهگشا باشد.

متن این پیمان که ابن هشام آن را قبل از داستان برادری مهاجرین و انصار آورده، طولانی است. در این جا به بخش‌هایی از آن که مورد نظر است توجه می‌کنیم:

ابن اسحاق می‌گوید:

رسول خدا ﷺ بین مهاجرین و انصار نوشته‌ای امضا کرد و در آن با یهود پیمان بست. آنان را بر دین و اموالشان تثبیت کرد و به سود و زیان آنان شرایطی مقرر فرمود. متن پیمان چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم این نوشته‌ای است از محمد پیامبر ﷺ بین مسلمانان قریش و یثرب و کسانی که به ایشان ملحق شوند و به همراهشان جهاد کنند. آنان ملتی واحد را تشکیل می‌دهند. مهاجرین در پرداخت دیه و فدیه بر آداب پیش از اسلام باقی‌اند و به نیکی و عدالت آن را می‌دهند. بنی عوف، بنی ساعده، بنی حارث، بنی چشم، بنی نجار، بنی عمرو بن عوف، بنی نبیت و بنی اوس هم بر رسوم پیش از اسلام باقی‌اند... هر یهودی از ما پیروی کند یاری می‌شود و با دیگر مسلمانان مساوی است، بر او ستم نمی‌شود و دشمنش یاری نمی‌گردد... یهود هنگام جنگ همراه مسلمانان هزینه جنگی را می‌پردازند.

یهود بنی عوف و بندگان‌شان با مسلمانان در حکم یک ملت‌اند. یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان دین خود را، اما هر که ستم‌کنند خود و خانواده‌اش را به هلاکت خواهد انداخت. برای یهودیان بنی نجار، بنی حارث، بنی ساعده، بنی چشم، بنی اوس، بنی ثعلبه، جفنه بنی ثعلبه و بنی شطیبه همان حقوق بنی عوف ثابت است. نزدیکان ایشان هم از این مزایا برخوردارند. کسی بدون اجازه محمد ﷺ از این مجموعه بیرون نمی‌رود. از قصاص جراحی‌کوچک هم گذشت نخواهد شد. هر که دیگری را ترور کند خود و خانواده‌اش را در معرض ترور قرار داده مگر این‌که به او ستم شده باشد. یهودیان و مسلمانان هزینه جنگ را به سهم خود می‌پردازند... قریش و دوستان‌شان پناه داده نمی‌شوند. اگر کسی به مدینه حمله کرده همه دفاع خواهند کرد. یهود اوس و موالی‌شان نیز از این حقوق برخوردارند.

این قرارداد همان‌گونه که پیداست میان مهاجرین و قبایل مسلمان و یهودی انصار بسته شده‌است. یهودیانی که نامشان در این پیمان آمده شهرتی ندارند و در گزارش‌های تاریخی توجه چندانی به آن‌ها نشده‌است.^(۳) گویا این یهودیان همان کسانی‌اند که یعقوبی دربارهٔ آنان می‌گوید: «گروهی از اوس و خزرج به خاطر همسایگی با یهود، آیین یهود را برگزیدند»^(۴) و به متهودین (یهودی شده‌ها) یا یهود انصار شهرت دارند. این گروه‌ها به جهت اوس یا خزرجی بودنشان کمترین تنش‌ها را با مسلمانان داشته‌اند^(۵) و به نظر می‌رسد کم‌کم اسلام آورده و ارتباطی با یهودیان اصیل نداشته‌اند. علت معروف شدن این پیمان به مواعدهٔ یهود هم، شرکت این گروه از یهود انصار، در آن است. اما نام‌گذاری این قرارداد به مواعدهٔ یهود چندان درست نیست چون طرف‌های اصلی آن مهاجران مکه و انصار مسلمان مدینه هستند. در ابتدای متن و در گزارش منابع دیگر نیز تنها همین گروه به عنوان طرف قرارداد مطرح هستند و هیچ اشاره‌ای به یهود نشده‌است.^(۶) به همین دلیل برخی محققان برایین باورند که این پیمان مجموعه‌ای از چند قرارداد است که ابن اسحاق و دیگران آن را در کنار هم و به عنوان یک پیمان نامه آورده‌اند.^(۷) تکرار برخی مواد متن نیز چنین مطلبی را تأیید می‌کند.

به هر حال عنوان «مواعدهٔ یهود» و شرکت گروه‌های یهودی انصار در این پیمان نامه، بسیاری را به اشتباه انداخته و موجب شده‌است گمان کنند سه طایفه معروف یهود - که گفته می‌شود یهود اصلی حجازند^(۸) - نیز در این قرارداد شرکت داشته‌اند. علت چنین تصویری این است که اولاً، برخی مورخان هنگام نقل این قرارداد از آن سه طایفه نام برده‌اند.^(۹) ثانیاً، همه مورخان هنگام بیان جنگ‌های پیامبر ﷺ با این سه گروه یهودی، گفته‌اند: «آنان هنگام ورود رسول خدا به مدینه با او پیمان بسته بودند» و چون متن دیگری غیر از این پیمان به مواعدهٔ یهود شهرت ندارد، بلافاصله تصور می‌شود که مراد از پیمان با سه گروه یهود، همین پیمان عمومی است. لیکن این مطلب درست نیست و این سه گروه در این قرارداد دخالتی ندارند بلکه آنان پیمانی

مخصوص دارند که بعداً از آن سخن خواهیم گفت. البته ممکن است انعقاد هر دو معاهده در یک زمان انجام شده باشد اما به هر حال در پیمان عمومی که عنوان مواعدهٔ یهود به خود گرفته حرفی از آنان نیست، زیرا این سه طایفه از یهودیان سرشناس مدینه بودند و اگر در این پیمان شرکت داشتند حتماً نام آنان برده می‌شد. چگونه ممکن است از هشت گروه یهودی غیر معروف در این پیمان نام برده شود اما به یکی از سه گروه معروف اشاره هم نشود؟! پس باید گفت پیمان با سه طایفه، غیر از این قرارداد است.

به علاوه مواد این پیمان با آنچه مورخین درباره آن سه گروه می‌گویند، مطابقت ندارد. آنان می‌گویند سه طایفه با پیامبر ﷺ قرار داشتند که بی طرفی خود را حفظ کرده و حتی به نفع مسلمانان وارد جنگ نشوند^(۱۰) اما در این پیمان یهود موظف شدند در جنگ‌ها همراه مسلمانان شرکت کرده و بخشی از هزینهٔ آن را تأمین کنند.^(۱۱) در گزارش‌های تاریخی هم دربارهٔ شرکت این سه طایفه در جنگ‌ها مطلبی به چشم نمی‌خورد و تاریخ نیز هیچ‌گاه آنان را به خاطر کناره‌گیری از جنگ سرزنش یا متهم به پیمان‌شکنی نکرده است. پیداست چنین تعهدی (که مسلمانان را یاری کنند) نسبت به رسول خدا نداشته‌اند و آنچه هست مربوط به یهودیان اوس و خزرج است.

برخی با بیان احتمالاتی دربارهٔ شرکت این سه طایفه در پیمان عمومی گویند: «احتمال دارد آن‌ها هم جزء پیمان باشند، چون یاد از بستگان اوس و غیره، ضمناً یاد از یهود هم پیمان آن‌ها هم هست».^(۱۲) اما این سخن درست به نظر نمی‌رسد چون اولاً، انعقاد پیمان با اوس و خزرج هیچ‌گاه مستلزم قرارداد با هم‌پیمانان آنان نیست. ثانیاً، یاد از یهود انصار در پیمان نامه نشان می‌دهد که یهودیان اصلی - بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه - باید مورد توجه بیشتری قرار می‌گرفتند و اگر همراه هم‌پیمانان اوس و خزرجی خود در پیمان شرکت داشتند حتماً نام آنان نیز برده می‌شد.

علامه جعفر مرتضی در این باره می‌گوید: «روشن است که مقصود از یهود در این قرارداد بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه نیستند بلکه یهودیانی هستند که جزء قبایل

انصار بودند».^(۱۳) هیکل هم می‌گوید: «در امضای این عهدنامه یهود سه‌گانه شرکت نداشتند و پس از مدتی بین آنان و پیامبر قراردادی بسته شد.»^(۱۴)

ب- پیمان با سه‌گروه معروف یهود

متن این قرارداد را که رسول خدا ﷺ با سه طایفه بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع امضا کرده مرحوم طبرسی در اعلام‌الوری از علی بن ابراهیم نقل کرده است. متأسفانه این متن هم مورد بی‌توجهی همه مورخان قرار گرفته و هیچ‌کس قبل و بعد از طبرسی آن را نیاورده است.^(۱۵) جای شگفتی است چنین پیمان مهمی - که به سرنوشت سه‌گروه یهودی به‌خصوص بنی‌قریظه مربوط است - این‌گونه از دسترس یا توجه منابع تاریخی و روایی دور بماند و تنها در قرن ششم و برای یکبار متن آن ثبت شود. به هر حال این مهم‌ترین پیمانی است که در موضوع یهود مدینه با آن سروکار داریم و به جهت اهمیت و ضرورت آن در مباحث آینده، متن آن را از نظر می‌گذرانیم:

علی بن ابراهیم نقل می‌کند یهود بنی‌قریظه و بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع نزد پیامبر ﷺ آمده گفتند: مردم را به چه می‌خوانی؟ فرمود: به‌گواهی دادن به توحید و رسالت خودم. من کسی هستم که نامم را در تورات می‌یابید و علمایان گفته‌اند از مکه ظهور می‌کنم و به این سنگلاخ (مدینه) کوچ می‌کنم... یهودیان گفتند آن‌چه گفتی شنیدیم. اکنون آمده‌ایم یا تو صلح کنیم که به سود یا زیان تو نباشیم و کسی را علیه تو یاری نکنیم و متعرض یارانت نشویم. تو هم متعرض ما و دوستانمان نشوی، تا ببینیم کار تو و قومت به‌کجا می‌انجامد. پیامبر پذیرفت و میان آنان قراردادی نوشته شد که یهود نباید علیه پیامبر ﷺ یا یکی از یارانش با زبان، دست، اسلحه، مرکب (نه در پنهانی و نه آشکارا، نه در شب و نه روز) اقدامی انجام دهد و خداوند بر این پیمان‌گواه است. پس اگر یهود این تعهدات را نابدیده بگیرد رسول خدا می‌تواند خون ایشان را بریزد، زن و فرزندانشان را اسیر و اموالشان را غنیمت بگیرد. آن‌گاه برای هر قبیله از این یهودیان نسخه‌ای جداگانه تنظیم شد. مسئول پیمان بنی‌نضیر حیی بن‌اخطب، مسئول پیمان بنی‌قریظه کعب بن‌اسد و مسئول پیمان بنی‌قینقاع مخیریق بود.^(۱۶)

این قرارداد نسبت به آن‌چه به پیمان عمومی شهرت یافته از صراحت و انسجام

بیشتری برخوردار است، زیرا طرف‌های آن به خوبی روشن است و پیداست در یک زمان برای هر سه طایفه بسته شده‌است. ولی مشکل این متن این است که منحصر به نقل طبرسی است و در هیچ منبع دیگری نیامده‌است. گذشته از این که قدمت کتاب و راوی (علی بن ابراهیم) به اندازه مورخان دست اول سیر نیست. اما آنچه مشکل را حل می‌کند گزارش‌ها و شواهدی است که در منابع دست اول بر تأیید مواد این پیمان وجود دارد؛ این شواهد عبارت‌اند از:

۱- در بسیاری از منابع وقتی سخن از پیمان‌شکنی سه طایفه یهودی به میان آمده تصریح شده‌است که آنان هنگام ورود رسول خدا به مدینه، پیمانی را با آن حضرت امضا کردند.^(۱۷) از طرفی گفتیم پیمان عمومی به هیچ‌رو متوجه این سه طایفه نیست و قرارداد دیگری هم درباره یهود وجود ندارد تا سخن مورخین را راجع به آن بدانیم.

۲- در برخی منابع آمده است یهود با پیامبر قرار داشتند به سود و زیان او قدمی بر ندارند^(۱۸) و این مطلب در این پیمان‌نامه وجود دارد.

۳- مورخین می‌گویند حیی بن اخطب و کعب بن اسد با رسول خدا و مسئول پیمان بنی‌نضیر و بنی‌قریظه طرف قرارداد بودند.^(۱۹) این مطلب نیز در این قرارداد بیان شده‌است.

۴- در منابع آمده‌است پیامبر ﷺ پس از پیمان‌شکنی بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر قصد کشتن آنان را داشت ولی از آنان گذشت.^(۲۰) درباره قتل عام بنی‌قریظه پس از پیمان‌شکنی شان هم مورخان می‌گویند: «مردانشان کشته و زنان و فرزندان‌شان اسیر شدند».^(۲۱) وقتی هم محاصره بنی‌نضیر و بنی‌قریظه شدت گرفت یهودیان گفتند: «اگر تسلیم محمد ﷺ نشویم مردانمان کشته و زن و بچه‌ما اسیر خواهند شد»^(۲۲) و این‌ها کلماتی است که تنها در این پیمان‌نامه وجود دارد.

۵- مفسرین در شأن نزول آیات دوازده و سیزده سوره آل‌عمران می‌گویند: چون مسلمانان در جنگ بدر پیروز شدند، یهود گفتند این همان پیامبر ﷺ موعود است اما وقتی در نبرد احد شکست خوردند یهود شک کرده گفتند او پیامبر نیست و بنای

ناسازگاری و پیمان شکنی گذاشتند.^(۲۳) این مطلب با آن چه در عهدنامه آمده که یهودیان گفتند، صلح می کنیم تا ببینیم کار تو و قومت به کجا می انجامد، متناسب است. گویا یهود با آن همه اطلاعاتی که از پیامبر ﷺ داشتند باز هم منتظر حوادث آینده بودند و گمان می کردند پیامبر ﷺ باید همیشه پیروز باشد و اگر چنین نشد با او مقابله کنند. از این رو پس از جنگ احد، بنی نضیر عهد خود را شکسته با رسول خدا وارد جنگ شدند.

این ها شواهدی است که به خوبی نشان می دهد پیمان با سه گروه یهود مدینه، چیزی جز روایت اعلام الوری نیست.

درباره این قرارداد چند نکته دیگر قابل توجه است:

الف - با این که درباره تاریخ انعقاد پیمان عمومی تردیدهایی وجود دارد^(۲۴) اما شواهدی در دست است که بنابر آن ها پیمان با طوایف یهود را نمی توان دیرتر از ماه های اول هجرت دانست: نخست آن که در گزارش این پیمان آمده است: یهودیان نزد پیامبر آمده از دعوتش پرسیدند. پیداست این اولین برخورد یهود با رسول خدا ﷺ بوده که چنین سؤالی کرده اند. شاهد دیگر آن که، مخیریق (که طرف قرارداد بنی قینقاع معرفی شده) در همان اوایل هجرت ایمان آورده و در احد به شهادت رسیده است.^(۲۵) دیگر این که وی وقتی پیمان نامه را گرفت و نزد قومش برگشت به آنان گفت: بیاید به محمد ﷺ ایمان آوریم.^(۲۶) از این رو به نظر می رسد او در همان روزها به مسلمانان پیوسته باشد. پس انعقاد این قرارداد به ماه های اول هجرت برمی گردد.^(۲۷)

ب - بندهای این پیمان بسیار جالب است چون بعدها یهودیان یک یک این قیود را زیر پا گذاشته و پیمان شکنی را به کمال رساندند. آنان متعهد شدند به هیچ یک از اقدامات زیر دست نزنند:

۱- همکاری علیه پیامبر (لا یعینوا علی رسول الله) ۲- همکاری علیه یاران پیامبر یعنی همه مسلمانان (ولا علی احد من اصحابه) ۳- اقدام تبلیغاتی (بلسان) ۴- اقدام

مسلحانه (و لاید و لا بسلاح) ۵- پشتیبانی تدارکاتی دشمن (و لا بکراع) ۶- توطئه‌های پنهان و آشکار، در شب یا روز (فی السرّ و العلانیة باللیل و بالنهار) با وجود همه این قیود و تأکیدات، در آینده خواهیم دید که برخی از این گروه‌ها با زیر پا گذاشتن همه این شرایط، پیمان خود را نقض کرده با مسلمانان وارد جنگ شدند.

ج - از سوی رسول خدا ﷺ برای هر کدام از این سه طایفه نسخه‌ای نوشته شد تا نزد بزرگ ایشان محفوظ باشد. این شخص مسئول پیمان‌نامه و طرف قرارداد با پیامبر ﷺ به شمار می‌آمد و تصمیم‌گیری درباره پای بندی یا نقض قرارداد بر عهده او بود. به همین جهت عبدالله بن ابی برای جنگ افروزی میان یهود و مسلمانان به حی بن اخطب و کعب بن اسد پیغام داد که پیمان خود را نادیده بگیرند و با پیامبر بجنگند.^(۲۸) در جریان پیمان‌شکنی بنی قریظه هم این کعب بود که به این کار رضایت داد و دیگران نیز با او مخالفتی نکردند.^(۲۹)

د - نکته آخر تناقضی است که درباره مواد این قرارداد با پیمان عمومی در گزارش‌های مورخین به چشم می‌خورد. گاه گفته می‌شود: وقتی رسول خدا ﷺ به مدینه آمد با یهود پیمان بست که به سود و زیان او جنگ نکنند^(۳۰) و گاه می‌گویند: در پیمان آمده است که اگر جنگی روی دهد یهود نیز به یاری مسلمانان بروند.^(۳۱) بار دیگر گفته می‌شود: رسول خدا ﷺ هر گروه از یهودیان را به هم پیمانان خود ملحق کرد.^(۳۲) این مطلب هم گفته می‌شود که پیامبر به سود و زیان آنان شرایطی مقرر فرمود.^(۳۳) پیداست در این مورد میان دو قرارداد خلط شده است؛ قسمت دوم و سوم کلام مورخان مربوط به پیمان عمومی است که یهودیان اوس و خزرج به دوستان هم پیمان خود ملحق شدند و هم چنین متعهد شدند در دفاع از مدینه همراه مسلمانان بجنگند، اما قسمت اول و چهارم سخن مورخان مربوط به پیمان با سه طایفه است که قرار شد در جنگ‌ها - چه به سود و چه زیان پیامبر - وارد نشوند و مقصود از شرایط (له و علیه آنان) همان تعهدات طرفین برای عدم تعرض به یکدیگر است که در این قرارداد آمده است (لا نتعرض لاحد من اصحابك و لا تتعرض لنا و لا لاحد من

اصحابنا). علت این ناسازگاری در کلمات تاریخ‌نگاران این است که معمولاً کلمهٔ یهود را بدون قید آورده‌اند. از این رو، یهود انصار که در پیمان عمومی^(۳۴) شرکت داشته‌اند از یهودیان اصلی بنی‌نضیر و بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع که پیمان مخصوص به خود دارند، به سادگی تشخیص داده نمی‌شوند.

از آن‌چه گذشت روشن شد هر سه طایفه یهودی که با مسلمانان درگیر شدند با پیامبر به عنوان رئیس دولت مدینه، پیمان عدم تعرض داشتند. گرچه متن این پیمان تا پیش از سدهٔ ششم به طور کامل ثبت نشده ولی همه مورخان کهن اشاره‌ای به آن کرده‌اند. گویا اصل چنین قراردادی برای آنان مسلم بوده ولی از ثبت مواد آن غفلت کرده‌اند. تاریخ‌نویسان جدید به خصوص اهل سنت هم که گویا متن اعلام را ندیده و فقط به روایت ابن اسحاق و پیمان عمومی توجه داشته‌اند و از طرفی سه طایفه یهود را بیرون از پیمان عمومی می‌دانند، برای تطبیق کلام مورخان راه درستی نرفته‌اند.^(۳۵)

۲) تلاش برای صلح با خیبر

الف - حرکت نظامی یا سیاسی؟

یکی از حرکت‌های پیامبر ﷺ در سال ششم قمری که به سریه شهرت یافت، اعزام عبدالله بن رواحه همراه گروهی از مسلمانان به خیبر است. بیشتر مورخان این حرکت را به نام سریه ثبت کرده، می‌گویند: «پیامبر، عبدالله را برای کشتن اُسیر بن رزام به خیبر فرستاد.»^(۳۶) اما دلایل و شواهد حاکی از آن است که این حرکت به منظور کشتن این چهرهٔ یهودی نبوده بلکه پیامبر این گروه را با هدف برقراری صلح با یهود خیبر و گفت‌وگو با بزرگ آنان (اسیر بن رزام)^(۳۷) فرستاده است ولی به طور اتفاقی به کشته شدن وی منجر شده است. در آغاز به دلایلی که نشان می‌دهد حرکت عبدالله برای ترور اُسیر نبوده توجه می‌کنیم و سپس به شواهدی که بر صلح‌آمیز بودن این حرکت وجود دارد، خواهیم پرداخت.

۱- در تمامی ترورهایی که از سوی یاران پیامبر انجام شد دستور یا اجازهٔ رسول

خدا گزارش شده است. آن حضرت دربارهٔ ابوسفیان^(۳۸) و ابن نبیح هذلی^(۳۹) دستور داد؛ در مورد عصماء^(۴۰)، ابو عفک^(۴۱) و کعب بن اشرف^(۴۲) فرمود: کیست که شرّ او را کم کند؟ و دربارهٔ ابو رافع^(۴۳) هم اجازه داد. اما دربارهٔ کشتن اُسیر هیچ گونه فرمان یا اجازه‌ای از پیامبر نیست. تنها مطلبی که گفته شده این است که واقدی از عبدالله بن انیس روایت کرده که: «پیامبر به من فرمود اسیر را نبینم یعنی او را بکش.»^(۴۴) لیکن این مطلب - گذشته از این که با دیگر بخش‌های این گزارش سازگاری ندارد^(۴۵) و در سیرهٔ ابن هشام نیامده است - به خاطر این که فضیلتی برای ابن انیس به شمار می‌آید با تردید جدی روبه‌رو است، زیرا بخشی از گزارش‌هایی که واقدی از او نقل کرده بسیار غیر معقول و افسانه‌ای است و به نظر می‌رسد ساختهٔ دست داستان‌سرایان یا کسانی است که در صدد جعل فضایل برای عبدالله انیس بوده‌اند؛ مثلاً در گزارش قتل ابن نبیح هذلی، واقدی از همین شخص که مأمور کشتن هذلی بوده نقل کرده است که: پس از کشتن او سرش را برداشته در غاری پنهان شدم، گروهی در تعقیب من بودند اما عنکبوتی بر در غار تاری تنید و آنان مرا ندیدند. یکی از آن‌ها کفش‌ها و ظرف آبش را نزدیک غار گذاشت تا قضای حاجت کند، من که پا برهنه و تشنه بودم کفش‌ها و آب را برداشته شب‌ها راه پیموادم تا به مدینه رسیدم. پیامبر بر منبر مرا دید و دعایم کرد. آن‌گاه عصایی به من داد و فرمود در بهشت بر این تکیه کن که عصا به دستان در بهشت کم هستند.^(۴۶) در سریّه قتل ابو رافع نیز عبدالله بن انیس گفت: من او را کشتم و پیامبر هم گفتهٔ مرا تصدیق کرد.^(۴۷) در جنگ خیبر نیز عنایاتی از پیامبر دربارهٔ او گزارش شده است.^(۴۸) این در حالی است که شرح حال نویسان دربارهٔ این یار پیامبر اختلاف نظر دارند و گزارش‌های ضد و نقیضی دربارهٔ او وجود دارد.^(۴۹) از این رو گزارش ابن انیس که در آن از اشارهٔ پیامبر به کشتن اُسیر سخن به میان آمده، درست نیست، زیرا با بخش‌های دیگر گزارش این رویداد هم منافات دارد.^(۵۰)

۲- در منابع تاریخی تأکید شده است که همهٔ ترورها در شب، بدون اطلاع اطرفیان و به صورت ناگهانی - همان‌گونه که قاعده ترور است - انجام شده است ولی وقتی

یاران پیامبر نزد اُسیر رفتند از او امان گرفتند و او هم از ایشان امان گرفت. از مجموع گزارش‌ها نیز پیداست که این حرکت در روز انجام شده و هیچ شباهتی به سریه‌هایی که برای کشتن شورشیان انجام می‌شده، ندارد.

۳- در سریه‌هایی که پیامبر برای کشتن مفسدان اعزام کرده است اگر سخنی ردّ و بدل شده، برای فریب آن طرف بوده است. درباره کعب بن اشرف و ابورافع، یاران رسول خدا به دروغ گفتند: برای گرفتن خوار و بار آمده‌ایم. عبدالله بن انیس هم به ابن نبیح هذلی گفت آمده‌ام برای دشمنی با محمد ﷺ با تو همراهی کنم. اما در داستان اُسیر سخن یاران پیامبر که گفتند: «اگر با ما بیایی پیامبر به تو نیکی می‌کند و تو را ریاست می‌دهد» به حيله و فریب شباهتی ندارد، زیرا اگر بنا بر حيله بود به گونه‌ای دیگر عمل می‌کردند و قلعه‌های خیبر مانع آنان نبود، سی نفر هم لازم نبود زیرا پیش‌تر از آن ابورافع را پنج نفر، شبانه، در همان قلعه‌های خیبر کشته بودند.

۴- دقت در واژه‌هایی که در گزارش این رویداد به کار رفته به خوبی گواهی می‌دهد که هدف از این حرکت، ترور اُسیر نبوده، بلکه پایانش به کشتن او و یهودیان همراهش انجامیده است. ابن اسحاق در گزارش کوتاه خود می‌گوید: «این یکی از حرکت‌های عبدالله رواحه بود که در آن اُسیر کشته شد».^(۵۱) و برخلاف دیگر مورخان که حرکت عبدالله بن رواحه را از آغاز به منظور کشتن اُسیر نوشته‌اند، تعبیر دیگری به کار می‌برد. واژه دیگر «پشیمانی در میان راه» است که ابن هشام و واقدی می‌گویند اُسیر در میان راه پشیمان شد.^(۵۲) بلاذری هم می‌گوید: «اُسیر با عبدالله بن رواحه بیرون آمد و آهنگ پیامبر کرد ولی در میان راه قصد کشتن ابن رواحه را نمود که ابن انیس او را کشت».^(۵۳) مورد دیگر این است که وقتی یاران رسول خدا به اُسیر گفتند: «پیامبر ما را فرستاده تا نزد او برویم و تو را بر خیبر بگمارد»، مشاوران، با رفتن او به مدینه مخالفت کردند و اُسیر گفت: «ما از جنگ خسته شده‌ایم».

چنان‌که گفته شد به نظر نمی‌رسد یاران پیامبر پیشنهاد ریاست را به دروغ و برای فریب به اُسیر گفته باشند و به نظر نمی‌رسد کسی مانند او که فرمانده نظامی خیبر به

شمار می‌رفت به این سادگی فریب خورده باشد. همه این کلمات نشان دهنده این است که عبدالله بن رواحه برای کشتن اُسیر نیامده بود بلکه برای بردن او به مدینه آمده بود و اُسیر هم - که ترور دوستان یهودی خود را فراموش نکرده بود - موقعیت را برای همراهی با مسلمانان مناسب و به صلاح خود دیده که چنین کرده است.

۵- در سریّه‌هایی که پیامبر برای کشتن دشمنان اسلام فرستاده است یک نفر (در چهار مورد) و یا پنج نفر (در دو مورد) بیشتر نفرستاده است ولی همراهان عبدالله رواحه در این حرکت، سی نفر گزارش شده‌اند.

با آن چه گذشت روشن شد که داستان اعزام فرزند رواحه از سوی پیامبر به خیبر آن‌گونه که شهرت یافته، با هدف کشتن اُسیر و همراهان یهودی اش نبوده است بلکه این، سفری سیاسی به منظور گفت‌وگو برای صلح با خیبریان بوده است^(۵۴) ولی چون سرانجام این سفر، کشته شدن اُسیر یهودی بوده این‌گونه در تاریخ مشهور شده که این حرکت، سریه‌ای برای کشتن اُسیر و یارانش بوده است.^(۵۵)

ب- گفت و گو برای صلح

گزارش زیر که آمیخته‌ای از روایت واقدی و ابن هشام^(۵۶) است نشان می‌دهد که این سفر برای گفت‌وگوی صلح‌آمیز به خیبر انجام شده است:

در ماه رمضان سال ششم قمری به پیامبر خبر رسید که یهود خیبر و مشرکان اطراف آن در صدد جمع‌آوری نیرو و برای حمله به مدینه هستند. رسول خدا برای بررسی اوضاع خیبر، عبدالله بن رواحه و سه نفر دیگر را به این منطقه فرستاد. این گروه مخفیانه به خیبر رفتند و مطالبی از اُسیر - که پس از ابو رافع به فرماندهی و ریاست خیبر گمارده شده بود - شنیدند. سپس به مدینه برگشته، اطلاعات خود را در اختیار پیامبر گذاشتند. مدتی بعد (در ماه شوال)^(۵۷) آن حضرت یاران خود را خواست و این بار عده زیادتری را به همراه عبدالله، روانه خیبر کرد. وقتی آنان به خیبر رسیدند اعلام کردند که از سوی پیامبر آمده‌اند؛ از اُسیر امان خواستند و اُسیر نیز از آنان امان خواست. آن‌گاه با یکدیگر دیدار کردند. ایشان به اُسیر گفتند: اگر نزد پیامبر

آیی به تو نیکی خواهد کرد و تو را به ریاست خواهد گماشت. اُسیر پس از پافشاری مسلمانان پذیرفت که همراه آنان برود. لیکن مشاوران او گفتند محمد ﷺ کسی نیست که به بنی اسرائیل ریاست بدهد. اُسیر گفت: درست است ولی ما از جنگ خسته شده ایم. سپس همراه سی نفر از یهودیان به سوی مدینه راه افتادند. در دوازده کیلومتری خیبر اُسیر از رفتن به نزد پیامبر پشیمان گشت و دست به شمشیر برد ولی عبدالله بن انیس که در ردیف او بر شتر سوار بود پیش از آن که اسیر حرکتی بکند ضربه ای به پایش زد و سپس او را کشت. بقیه مسلمانان هم با دیگر یهودیان درگیر شدند و همه را کشتند به جز یک نفر که موفق به فرار گردید.^(۵۸)

از گزارش های کوتاه تاریخی استفاده می شود که اُسیر بن زارم برخلاف ابو رافع - که پیش از او ریاست خیبر را برعهده داشت و جنبه بازرگان بودنش بیش از ریاست و فرماندهی بود -^(۵۹) فردی شجاع و دارای جنبه نظامی بود.^(۶۰) به همین جهت خیبر و پیرامون آن به ویژه یهودیان وادی القری و مشرکان غطفان را آماده جنگ با مدینه کرده بود. از سویی دیگر مسلمانان در این برهه از زمان که هنوز صلح حدیبیه انجام نشده بود توانایی مقابله با آنها را نداشتند چون انتظار می رفت در این حمله قریش نیز بار دیگر به یاری آنان بشتابد و داستان احزاب - که به تصریح قرآن کریم، مسلمانان را متزلزل کرد - بار دیگر تکرار شود. در چنین موقعیتی بهترین دوراندیشی این بود که مسلمانان با یکی از دو گروه مشرک و یهودی کنار آیند و لااقل یکی را از دشمنی و نزاع باز دارند. از این رو پیامبر ابتدا به سراغ یهود رفت و به منظور آرام کردن شمال مدینه، عبدالله رواحه را برای گفت و گو به خیبر فرستاد.

با آن چه از استحکامات و آمادگی نظامی خیبر در گزارش های تاریخی وجود دارد به نظر نمی رسد مسلمانان در آغاز قصد حمله به این منطقه را کرده باشند، بلکه ابتدا در صدد برآمده اند با رؤسای آن که فرد شاخص آنان در آن زمان اُسیر بود به گفت و گو بنشینند تا از این راه به مخالفت های آنان که منجر به ناامن شدن شمال مدینه شده بود پایان دهند. مشابه این حرکت را پیش از این نیز رسول خدا انجام داده بود و هنگامی که

قبیله غطفان در پشت خندق به کمک یهودیان و مشرکان آمد تلاش کرد با این قبیله مصالحه کند تا از دشمنان خود بکاهد. این جا هم پیامبر می خواست میان دشمنان خود شکاف اندازد تا در فرصتی مناسب تر با آنان روبه‌رو گردد. همان‌گونه که با قریش صلح کرد و سپس مکه را گشود.

از گزارش‌های مربوط به سفر عبدالله رواحه به خیبر پیداست که پیش از صلح با قریش بنا بر صلح با یهود خیبر بوده که با ناکامی همراه شده است. اگر قرار بود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از مصالحه با یکی از این دو گروه (مشرک و یهودی) به جنگ خیبر برود موفقیتی که بعدها با فتح خیبر به دست آورد، حتمی نبود، زیرا این حقیقت قابل انکار نیست که مسلمانان در شرایط پیش از صلح حدیبیه از درگیری با یهود خیبر هراس داشتند.

در سفر عبدالله بن رواحه، یاران رسول خدا از سوی آن حضرت یا از سوی خودشان (به اختلاف روایات) پیشنهاد ریاست خیبر را به اُسیر دادند. این همان کاری است که پیامبر درباره بزرگان وفدهای تازه مسلمان انجام داد و بزرگ هر قبیله را از سوی خود به ریاست آن قبیله تنفیذ کرد.

به هر حال ناکامی مسلمانان از صلح و قرارداد با یهود خیبر موجب شد که به امید صلح با قریش به سوی مکه رهسپار شوند و پس از صلح حدیبیه با اطمینان از عدم همکاری دو گروه مخالف شمال و جنوب، گروه مستقر در شمال را قلع و قمع کنند.

پی نوشت‌ها:

۱. ر.ک: ابن هشام، *السيرة النبوية*، تحقیق سقا، ابیاری، شلبي، (بیروت: دارالمعرفة، بی تا) ج ۲، ص ۲۲۱؛ واقدی، *المغازی*، تحقیق مارسدن جونز (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴ق) ج ۱، ص ۳۶۵-۳۶۸ و ۴۵۴-۴۵۹؛ ابن سعد، *الطبقات الكبرى*، تحقیق عطا (بیروت، دارالمکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق) ج ۲، ص ۵۱؛ بلاذری، *فتوح البلدان* (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق) ص ۳۵؛ یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، تحقیق مهنا (بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۳ق) ج ۱، ص ۳۷۰.
۲. ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۵۰۱؛ ابو عبید قاسم بن سلام، *کتاب الأموال*، تحقیق هراس (قاهره، مکتبه کلیات الازهریه، ۱۹۶۸م) ص ۲۹۱. منابع بعد، همان روایت ابن اسحاق را آورده‌اند.
۳. ر.ک: ابن رسته، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه قره چاندلو (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵) ص ۶۲ و جواد علی، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام* (بغداد، نشر جامعه، ۱۴۱۳ق) ج ۶، ص ۵۱۹.
۴. یعقوبی، همان.
۵. ابن اسحاق و بلاذری آن‌جا که نام دشمنان یهودی پیامبر را ذکر می‌کنند کمترین اشاره را به این قبایل دارند (ر.ک: ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۵۱۶ و بلاذری، *اتساب الاشراف*، تحقیق زکار زرکلی (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق) ج ۱، ص ۳۴۰).
۶. ر.ک: احمد بن حنبل، *مسند احمد* (بیروت، دارصادر، بی تا) ج ۱، ص ۲۷۱ و ج ۲، ص ۲۰۴ و کلینی، *الکافی* (بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق) ج ۵، ص ۳۱.
۷. عون شریف، *نشأة الدولة الاسلامیه* (بیروت، دارالجلیل، ۱۴۱۱ق) ص ۲۵؛ مونتگمری وات، *محمد فی المدینه* (بیروت، المکتبه العصریه، بی تا) ص ۳۴۳ و اکیراگو تو، «*قانون نامه مدینه*»، کیهان اندیشه، ش ۷۵؛ ابن محقق ژاپنی با بررسی مواد قرارداد، نتیجه گرفته که آن ترکیبی از چند سند تاریخی است. اگر این مطلب اثبات شود اطلاق «قانون اساسی» و مانند آن بر این پیمان نامه و جهی نخواهد داشت چون این قرارداد شامل همه گروه‌های ساکن مدینه نمی‌شود.
۸. ابو الفرج اصفهانی، *الاعانی* (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م) ج ۲۲، ص ۳۴۳. البته یهودیان اصیل و اسرائیلی منحصر به این‌ها نیستند ولی دیگران به این اندازه شهرت ندارند.
۹. ابو عبید، همان، ص ۲۹۷؛ ابن کثیر، *البدایه و النهایه* (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق) ج ۳، ص ۲۷۲.

۱۰. واقدی، همان، ج ۱، ص ۴۵۴؛ عامری، *بهجة المحافل* (مدینه المنوره، المكتبة العلمیه، بی تا) ج ۱، ص ۲۱۳؛ دیاربکری، *تاریخ الخمیس* (بیروت، دارصادر، بی تا) ج ۱، ص ۲۱۳.
۱۱. ابو عبید هم گفته است یهود در جنگ‌ها همراه پیامبر بودند و سهم خود را می‌گرفتند (ر.ک: *الاموال*، ص ۲۹۶).
۱۲. شهلا بختیاری، *پیامبر و یهود مدینه* (پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۳) ص ۱۲۴.
۱۳. عاملی، *الصحيح من سيرة النبي الاعظم* (بیروت، دارالسیره، ۱۹۹۵م) ج ۴، ص ۲۵۵.
۱۴. هیکل، *حیة محمد* (قاهره، مطبعة السنة، ۱۹۶۸م) ص ۲۲۷؛ وات هم این نظر را دارد (محمد فی المدینه، ص ۳۴۶).
۱۵. در پاورقی اعلام و بحار الانوار که متن طبرسی آمده، به اكمال الدين، تفسیر قمی و قصص الانبیاء آدرس داده شده است ولی ما حتی با جست‌وجوی رایانه‌ای چیزی از این مطالب را نیافتیم تنها چند کلمه از پیمان‌نامه در قصص الانبیاء راوندی وجود دارد که آن هم از سه گروه یهود و مواد عهدنامه نام برده است. گویا مصحح در پاورقی بحار به پیمان‌شکنی یهود اشاره می‌کند نه متن پیمان.
۱۶. طبرسی، *اعلام الوری* (قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۷ق) ج ۱، ص ۱۵۷؛ مجلسی، *بحارالانوار* (بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق) ج ۱۹، ص ۱۱۰ و علی احمدی میانجی، *مکاتیب الرسول* (تهران، مؤسسه دارالحدیث، ۱۴۱۹ق) ج ۱، ص ۲۶۰.
۱۷. واقدی، همان، ج ۱، ص ۴۵۴؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک* (بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۹ق) ج ۲، ص ۱۷۲.
۱۸. واقدی، همان، ج ۱، ص ۴۵۴؛ بغوی، *معالم التنزیل*، تحقیق عک رسوار (بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۵ق) ج ۴، ص ۳۱۳؛ عامری، همان، ج ۱، ص ۲۱۳.
۱۹. ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۲۲۰؛ بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۳۵ و واقدی، همان، ج ۱، ص ۴۵۵.
۲۰. ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۱۹۱؛ واقدی، همان، ج ۱، ص ۱۷۷؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۱، ص ۳۷۳ و طبری، همان، ج ۱، ص ۱۷۳.
۲۱. برای نمونه ر.ک: ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۲۴۰؛ بلاذری، همان، ج ۱، ص ۴۳۳؛ یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۳۷۱؛ طبری، همان، ج ۲، ص ۲۴۹ و ابن سعد، همان، ج ۲، ص ۵۷.
۲۲. واقدی، همان، ج ۱، ص ۳۷۳ و طبری، همان، ج ۱، ص ۲۲۵.
۲۳. بغوی، همان، ج ۱، ص ۲۸۲ و طبرسی، *مجمع البیان* (بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق) ج ۱، ص ۷۰۶.
۲۴. منابع دست اول انعقاد آن را در اوایل هجرت می‌دانند لیکن برخی محققان معاصر با توجه به موارد آن می‌گویند پیمان‌نامه در سال‌های بعد نوشته شده است (اکبر آگوتو، همان؛ احمد برکات، *محمد و اليهود* (بی جا، هیئة المصریه العامة لکتاب، ۱۹۹۶م) ص ۸۳).
۲۵. واقدی، همان، ج ۱، ص ۳۶۳.

۲۶. طبرسی، *اعلام الوری*، ج ۱، ص ۱۵۸.
۲۷. البته استاد احمدی میانجی پنجمین ماه هجرت را زمان انعقاد آن دانسته‌اند (*مکاتیب الرسول*)، ج ۱، ص ۲۶۰) لیکن این تاریخ در اعلام الوری و دیگر منابع نیست. از مورخان متأخر تنها دیار بکری مواعده یهود را در ماه پنجم هجرت دانسته است (*تاریخ الخمیس*)، ج ۱، ص ۳۵۳).
۲۸. واقدی، همان، ج ۱، ص ۳۶۸.
۲۹. همان، ج ۱، ص ۴۵۶.
۳۰. همان، ج ۱، ص ۴۵۴؛ عامری، همان، ج ۱، ص ۲۱۳ و دیار بکری، همان، ج ۱، ص ۴۶۰.
۳۱. واقدی، همان، ج ۱، ص ۴۵۴ و طبری، همان، ج ۲، ص ۱۷۲.
۳۲. واقدی، همان، ج ۱، ص ۱۷۶، و عامری، همان، ج ۱، ص ۱۶۷.
۳۳. ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۵۰۱ و واقدی، همان، ج ۱، ص ۱۷۶.
۳۴. مراد از پیمان عمومی در نظر کسانی است که آن را یک مجموعه می‌دانند. ولی اگر آن را چندین قرارداد بدانیم پیمان عمومی معنا نخواهد داشت.
۳۵. ر.ک: احمد برکات، همان، ص ۸۳ و مونتگمری وات، همان، ص ۳۴۵.
۳۶. خلیفه بن خیاط، *تاریخ الخلیفه* (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۴۱۵ق) ص ۳۴؛ یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۳۹۵؛ طبرسی، همان، ج ۱، ص ۲۱۰ و محمد بن حبیب، *المحبر* (بیروت، دارالافتاء، بی تا) ص ۱۱۹.
۳۷. نام این یهودی در منابع گاه اُسیر و گاه یُسیر و نام پدرش زارم، رازم و رزام ضبط شده‌است. یکی دیگر از فرماندهان یهود که در جنگ خیبر کشته شد اُسیر نام دارد که هیچ‌گاه به نام پدرش اشاره نشده‌است ولی برخی از مورخان دربارهٔ این دو نفر به اشتباه افتاده‌اند، برای نمونه ر.ک: واقدی، همان؛ طبرسی، همان و ...
۳۸. ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۶۳۳.
۳۹. ابن اسحاق، خالد بن سفیان بن نبیح و واقدی، سفیان بن خالد بن نبیح ضبط کرده‌اند (سیره، ج ۲، ص ۶۱۹ و المغازی، ج ۱، ص ۵۳۱).
۴۰. ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۶۳۶ و واقدی، همان، ج ۱، ص ۱۷۲.
۴۱. به ترتیب پی نوشت فوق: همان، ص ۶۳۵ و همان، ص ۱۷۴.
۴۲. همان، ص ۵۱ و همان، ص ۱۸۴.
۴۳. همان، ص ۲۷۳ و همان، ص ۳۹۱.
۴۴. واقدی، همان، ج ۱، ص ۵۶۸.
۴۵. چگونه پیامبر به دیگر یارانش فرموده با اُسیر گفت و گو کنند یا او را برای گفت و گو به مدینه دعوت کنند و وعده ریاست خیبر را به او بدهند، اما به عبدالله بن انیس فرموده است اسیر را نبینم!
۴۶. واقدی، همان، ج ۱، ص ۵۳۳؛ داستان بخشیدن عصا، در حرکت عبدالله بن رواحه هم تکرار شده‌است.

۴۷. همان، ص ۳۹۴.

۴۸. همان، ج ۲، ص ۶۸۶.

۴۹. از مجموع مطالبی که کتب شرح حال نوشته‌اند استفاده می‌شود که در میان یاران پیامبر دو نفر عبدالله بن انیس نام داشته‌اند که نام هر دو هم در منابع تاریخی آمده‌است (ر.ک: ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۴۶۳ و واقدی، همان، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۷).

۵۰. البته بخش‌های دیگری از این رویداد و دیگر سربیه‌ها را نیز عبدالله بن انیس گزارش کرده‌است ولی در آن‌ها مطلب غیر معقولی به چشم نمی‌خورد و شواهدی بر درستی آن وجود دارد.

۵۱. ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۶۱۸. در این کتاب در دو صفحه پیاپی دو تعبیر به کار رفته‌است که به نظر می‌رسد با توجه به گستردگی لغات عرب و حروف تعدیه، معنای «اصاب» در این دو مورد با یکدیگر فرق کند.

۵۲. این محل در شش میلی خیبی بوده‌است (ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۶۱۸ و واقدی، همان، ج ۱، ص ۵۶۷).

۵۳. بلاذری، همان، ج ۱، ص ۴۸۵.

۵۴. ر.ک: صالحی شامی، *سبیل الهدی والرشاد* (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق) ج ۶، ص ۱۱۲.

۵۵. جالب توجه است که برخی مورخان می‌گویند: «پیامبر این گروه را برای کشتن اسیر و یاران یهودی‌اش فرستاد». در حالی که همراهی آنان با اسیر پس از رفتن اصحاب پیامبر به خیبی مطرح شد!

۵۶. گزارش این سفر از اضافات ابن هشام است و ابن اسحاق تنها در یک سطر به اصل آن اشاره می‌کند.

۵۷. درباره زمان حرکت عبدالله بن رواحه نظریات دیگری هم مطرح است. ابن خیاط، ابن حبیب و طبرسی آن را در رویدادهای سال پنجم نوشته‌اند (تاریخ خلیفه، ص ۳۴؛ المجتبر، ص ۱۱۹ و اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۶) ولی این سخن درست نیست چون حرکت عبدالله پس از مرگ ابورافع بوده (ر.ک: واقدی، همان، ج ۱، ص ۵۶۶) و ابورافع هم پس از نبرد خندق یعنی اوایل سال پنجم کشته شده‌است (ر.ک: *برخوردهای پیامبر و یهودیان حجاز*، ص ۱۳۹). به نظر نمی‌رسد در آخرین روزهای سال پنجم این حرکت انجام شده باشد، چون آن‌گونه که برای پیامبر خبر آوردند اسیر در حال جمع‌آوری نیرو برای حمله به مدینه بوده و بعید است این کار در فرصت کوتاه، پس از مرگ ابورافع، یعنی روزهای باقی مانده از سال پنجم، انجام شده باشد.

۵۸. واقدی، همان، ج ۱، ص ۵۶۶؛ ابن سعد، همان، ج ۲، ص ۷۰ و طبرسی، همان، ج ۲، ص ۴۰۶.

۵۹. ر.ک: عامری، همان، ج ۱، ص ۱۹۳ و واقدی، همان، ج ۱، ص ۳۷۴.

۶۰. واقدی، همان، ج ۱، ص ۵۶۶.